

## گفت‌وگو با

### مهدی سجودی مقدم درباره ترجمه آثار شکسپیر

**خزاعی فر:** آقای سجودی عزیز، متشکرم که دعوت به گفت‌وگو را پذیرفتید. کارنامه شما در ترجمه ادبی درخشان و رشک‌برانگیز است. برای اطلاع خوانندگان عزیز در پایان گفت‌وگو فهرستی از ترجمه‌هایتان را خواهم آورد. در آغاز لطفاً کمی از خودتان بگویید. چه شد که به ترجمه ادبی آن‌هم آثار کلاسیک ادبی روی آوردید؟

**سجودی:** جناب خزاعی فر، از شما تشکر می‌کنم به خاطر عنایتی که داشتید و فرصتی که برای مطالعه ترجمه‌های من صرف کردید. مایه مباهات.

من از دوران دبیرستان، در پیش از انقلاب، میانه بسیار خوشی با ادبیات و نوشتن داشتم و تقریباً تنها کسی بودم که نمره انشا و فارسی‌ام، در آن گروه‌های آموزشی خیلی سخت‌گیر همیشه ۲۰ بود. هنوز دفترچه‌ای پروپیمان از نوشته‌ها و اشعار داستانی آن دوران در صندوقچه نوشته‌هایم هرازگاهی توجهم را جلب می‌کند. بعدها در دانشگاه تهران کارشناسی ادبیات انگلیسی خواندم، و سال‌هایی بعد هم در دانشگاه علامه، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی (که البته نیمه‌کاره رها شد). مدتی هم به‌نیت زندگی و ... در آمریکا بودم، اما برگشتم و ماندگار شدم در همین آب‌وخاک.

ذهن و زبان من اساساً خیلی هم‌خوان و نزدیک است با فضای ادبیات، و با ترجمه متن‌های ادبی خیلی مأنوس‌ترم. اصلاً کیف می‌کنم، و متن‌های شیرین ادبی انگار می‌برند مرا به آسمانی که آن بالاهاست و پر است از خوش‌ترین مایه‌های زندگی. اولین ترجمه به‌راستی ادبی من ترجمه رمان برجسته بالزاک، زنبق دشت، بود. زنده‌یاد محمود اعتمادزاده، به آذین، مترجم بسیار توانا و برجسته، این رمان را با نام زنبق دره ترجمه کرد. درون‌مایه رمان و متن پرطمطراق و بسیار ادبی کتاب را فراوان دوست داشتم. ترجمه به آذین، با همه نقطه‌قوت‌های ستودنی، درهرحال، مربوط به سال‌ها پیش بود. تصمیم گرفتم این رمان را با حفظ همان ویژگی‌ها و طمطراق، با زبانی روزآمد ترجمه کنم ... و همین کار را کردم. با دل‌وجان و همه دل‌بستگی و شوروشوق در زمانی قریب یک سال ترجمه جدید به‌گمان من

بهتری از کتاب را تمام کردم، و می‌دانم تا هستم به این ترجمه می‌بالم و هر بار که بخش‌هایی از آن را می‌خوانم، یکسره غرق لذت و شادمانی می‌شوم. کارهای متفرق دیگری - همچنان با جان‌مایه ادبی و عموماً رمانس - را پس از آن به پایان رساندم، به خصوص رمان فوق‌العاده و یگانه دور شده که شاید بزرگ‌ترین رمان اسطوره و تاریخ قرن باشد، و همچنین شاهکار هنری جیمز، رمان بسیار سخت‌بال‌های کبوتر، که شاید عاشقانه‌ترین رمان در مجموعه «صد اثر برتر قرن مدرن لایبِرری» محسوب شود (در دست انتشار). اما به تدریج به این تصمیم رسیدم که یک کار بزرگ و جاودانه را شروع کنم و عمده وقت و توانی که در کنار کارهای دیگر، از جمله شعر و داستان کوتاه و ...، صرف ترجمه می‌کنم، به آن اختصاص دهم. و این‌طور بود که به سراغ شکسپیر آمدم و بگویم ... که از این بابت خوشحالم. یک جور خوشحالی بی‌بدیل که می‌دود زیر پوست زندگی، آن‌هم در این روزگار آشفته و نابسامان.

**خزاعی فر:** چنان‌که می‌دانید هیچ مترجمی با تسلط بر زبان فارسی در حد متعارف قادر به ترجمه ادبیات نیست، بلکه مترجم باید آن‌قدر بر زبان فارسی تسلط داشته باشد که بتواند سبک خلق کند و برای این کار چاره‌ای ندارد جز اینکه علاوه بر داشتن ذوق زبانی مدام با ادبیات فارسی نیز مانوس باشد. ارتباط شما با زبان فارسی چگونه بوده است؟

**سجودی:** ارتباط من با زبان فارسی یک ارتباط دورودراز، پیوسته، تفکیک‌ناپذیر و عملی بوده است. همیشه نوشته‌ام، همیشه خوانده‌ام، فراوان رمان خوانده‌ام، فراوان نوشته‌ام، متون کلاسیک فارسی را دوست داشته‌ام و خوانده‌ام. تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشا، تاریخ طبری، اسرارالتوحید، سمک عیار، تذکره‌الاولیاء ... و نثر دوره قاجار و ... را دوست دارم و از خواندنشان همیشه لذت برده‌ام.

**خزاعی فر:** موضوع گفت‌وگوی ما ترجمه‌های شما از شکسپیر با تمرکز بر مکبث است. شما گویا قرار است به تدریج تمام آثار شکسپیر را در قالبی جدید ترجمه کنید و فعلاً گویا سه ترجمه از این مجموعه منتشر شده است. من این قالب جدید را بسیار دوست دارم چون نوآوری‌هایی دارد که در ترجمه‌های قبلی شکسپیر کمتر دیده شده و باید ذوق و همت ناشر را ستود. اگر ممکن است به زبان خودتان این نوآوری‌ها را توصیف کنید.

**سجودی:** بله، همین‌طور است که می‌فرمایید، بنا دارم تا جایی که روزگار مجال می‌دهد، آثار شکسپیر را، به تدریج، و یک‌به‌یک، با شکل و محتوای جدید و یونیفرم ترجمه کنم. اما موضوع بسیار مهمی را یادآور شدید، چیزی که خودم هم بسیار علاقه‌مندم آن را

توضیح دهم. ترجمه‌های من از شکسپیر، در قیاس با هرآنچه تاکنون ترجمه شده، تفاوت‌های مشخصی دارد، دوست دارم خیلی خلاصه این تفاوت‌ها را توضیح بدهم:

۱. متن مبنای ترجمه‌ها، متن‌های فلجر شکسپیر لایبرری<sup>۱</sup> است که از معتبرترین مراکز شکسپیرشناسی جهان به حساب می‌آید و ویراست‌شده‌ترین و نزدیک‌ترین متن‌ها به دست‌نویس‌های شکسپیر را در اختیار می‌گذارد.

۲. ترجمه‌ها دوزبانه بوده و با اجتناب از ترجمه پاراگرافی، دقیقاً در مقابل هر سطر انگلیسی یک سطر فارسی قرار گرفته است. این یعنی کتابی برای همه کسانی که به متن‌های انگلیسی، به هر دلیل، اهمیت می‌دهند.

۳. در همه ترجمه‌ها سعی ام بر این بوده که در نحو و سطح زبان و دایره واژگانی، زبانی هم‌سنگ زبان شکسپیر اختیار کنم. زنده‌یاد نجف دریابندری در مقدمه مبسوط بازمانده روز در خصوص انتخاب زبان مناسب برای ترجمه کتاب و یافتن «صدایی که بتواند جانشین صدای راوی داستان شود» توضیحات ارزشمندی می‌دهد. ظرایف زیادی در این موضوع وجود دارد. در به‌کارگیری کلمات، اصطلاحات، ترکیبات عطفی و نحوی و ... باید به دوره زمانی زایش و به‌کارگیری آن‌ها، بسامد آن‌ها و ... توجه شود. ضمن اینکه بازی‌های زبانی شخصیت‌ها، جناس‌های مختلف و زبان طنز و کنایه و استعاره به‌شدت محل توجه واقع شود. مکبث سرداری رزم‌آور است که به کسوت شاهی می‌نشیند. زبان خودش را دارد، و همچنین است لیدی مکبث و دیگر نجیب‌زادگان و هرکدام از شخصیت‌های نمایش. طبیعی است که در ترجمه مجاز به استفاده از هر نوع سطح زبان و واژگانی نیستیم. در بعضی ترجمه‌های نمایشنامه‌های شکسپیر به اصطلاحاتی برخورده‌ام که زمان ورودشان به زبان فارسی به همین سی‌چهل سال اخیر برمی‌گردد. طبیعی است که وقتی قرار است نمایشنامه شکسپیر ترجمه شود، اجازه نداریم چنین کاری انجام دهیم.

همه تلاش من در ترجمه آثار شکسپیر این است که زبان شخصیت‌ها و جایگاهشان را بفهمم و زبانی متناسب و هم‌خوان با زبان آن‌ها انتخاب کنم.

در «مکبث» شخصیتی داریم به نام «دریان»، زبان نیش‌دار و تندی دارد، ضمن اینکه سطح زبانش و کلماتی که استفاده می‌کند، با زبان مکبث و مکداف ... متفاوت است. زبان جادوگرها داستان خودش را دارد. مکبث و لیدی مکبث زبان خودشان را دارند ... در ترجمه لازم است که این‌ها همه به‌دقت تفکیک و رعایت شوند. یا در «شاه لیر» دلچکی داریم که حرف‌هایش پر است از کنایه و طنز و واقع‌گویی و بازی با کلمات. در «رومئو و ژولیت» بازی با کلمات و جناس‌های جنسی دایه و بعضی شخصیت‌ها به‌گونه حیرت‌انگیزی فراوان

<sup>1</sup> Folger Shakespeare Library.

است که متأسفانه در بعضی ترجمه‌ها هیچ توجهی به آن‌ها نشده است. غنای زبان شکسپیر در همه شخصیت‌های نمایش‌ها، مدیون سطح زبانی آن‌ها، انگلیسی فاخر و برکشیده، بینامتنیت از اسطوره و عهد عتیق، ...، بسامدهای رایج میان مردم و آثار برجسته دوران اوست. در ترجمه آثار شکسپیر باید به همه این‌ها توجه شود.

۴. پی‌نویس‌های فراوان و نسبتاً مشروح برای هرکجا که ضرورت توضیح وجود داشته است، و در واقع ترجمه‌های من، به‌گونه‌ای، ترجمه همراه با تفسیر است.<sup>۱</sup> برای دانستن لایه‌های پنهان و مفاهیمی که پشت کلمات پنهان است، در طول ترجمه، بلااستثنا، و باوسواس، از منابع مفسرین برجسته آثار شکسپیر و سایت‌های مختلف استفاده کرده‌ام و می‌کنم، و به این ترتیب، گاهی نکاتی را در پی‌نویس‌ها می‌آورم که قبلاً در هیچ ترجمه‌ای به آن‌ها اشاره نشده است.

۵. یک نوآوری هم در این قسمت صورت گرفته، و آن هم اینکه همه شرح و تفسیرها با چیدمانی نوین (که بعید می‌دانم تاکنون در هیچ کتاب منتشره فارسی استفاده شده باشد) به شکل پاورقی، در ذیل صفحات فارسی و ادامه‌اش در ذیل صفحات انگلیسی آمده و کار مراجعه خوانندگان را بسیار آسان کرده است.

۶. ژرف‌نگری نمایش، که در انتهای نمایش می‌آید، و نگاهی واکاوانه به بستر تاریخی نمایش، شخصیت‌ها، درون‌مایه و لایه‌های پنهان آن دارد و مفاهیم و برداشت‌هایی تازه‌ای را پیش روی خواننده باز می‌کند.

۷. ویراستاری یک‌دست ترجمه‌ها براساس شیوه نگارش فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و همچنین آراء اساتید برجسته زبان و ادبیات فارسی.

۸. صفحه‌آرایی، شکل و شمایل کتاب‌ها، چاپ آراسته و یونيفرم آن‌ها را هم نباید از نظر دور داشت.

**خزاعی فر:** می‌دانید که ترجمه شکسپیر در ایران سابقه مفصلی دارد. از اولین ترجمه تاکنون نزدیک به صد سال می‌گذرد، و در این فاصله مترجمان زیادی به ترجمه شکسپیر اقدام کرده‌اند که در میان آنان نام‌های بزرگ کم نیستند. هر ترجمه مجدد از اثری ادبی طبعاً دلیلی دارد، گرچه در فضای محافظه‌کارانه ادبی ایران ممکن است مترجم دلیلش را ذکر نکند و صرفاً کار خود را عرضه کند. دلیل هر چه باشد، انتظار می‌رود ترجمه جدید به زبان یا سبکی جدید بینجامد و تکرار سبک‌های پیشین نباشد. البته برخی از مترجمان لزوماً به دلیل ناراضی بودن از ترجمه‌های پیشین دست به ترجمه جدید نمی‌زنند، بلکه ترجمه شکسپیر برای آنها چالشی شیرین در ذوق‌ورزی زبانی است. ولی

<sup>1</sup> Annotated translation.

حتی اگر انگیزه مترجم صرفاً ذوق‌ورزی هم باشد، باز خواننده انتظار دارد که با سبکی نو و متفاوت روبه‌رو شود چون در نهایت تفاوت میان ترجمه‌ها به تفاوت میان سبک آنها برمی‌گردد. ناشر یکی از دلایل متفاوت بودن این مجموعه را در این می‌داند: «استفاده از زبانی فارسی هم‌سنگ زبان آثار و دقت در حفظ همان ساختار زبانی.» به نظر من این جمله نیازمند توضیح است. ترجمه شکسپیر به زبانی هم‌سنگ آن هدف درستی است ولی این هم‌سنگی چگونه با حفظ ساختار زبانی شکسپیر به دست می‌آید و اساساً منظور از «حفظ ساختار زبانی شکسپیر» چیست؟

اگر دو ترجمه آقای کوثری و ادیب سلطانی از ریچارد سوم را با هم مقایسه کنیم می‌بینیم ادیب سلطانی ظاهراً الگوی پیشینی نداشته و الگوی ترجمه‌اش را از متن اصلی گرفته و لذا ترجمه‌اش رنگ‌وبوی خارجی پیدا کرده، ولی کوثری انگار الگویی قبلی در نظرش بوده و یا خود به الگویی جدید رسیده و متن را در قالب آن الگوریخته. در هر الگو طبعاً منطق کلام، میزان انسجام، درجه طبیعی به نظر رسیدن و بدیع بودن کلام، درجه کهنگی زبان، سرعت دسترسی خواننده به معنی، میزان دوری یا نزدیکی به شیوه بیان در فارسی، میزان دخالت خلاقانه مترجم در شیوه بیان نویسنده متفاوت است. آیا شما هم یک الگوی سبکی یا زبانی دارید که متن را در قالب آن الگو بازنویسی کنید یا اینکه متن اصلی راهنمای شما برای تصمیم‌گیری در موارد فوق است؟ آیا مثلاً دقت در نقل عین عبارت برایتان آنچنان اهمیت دارد که سایر نکات سبکی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؟ آیا بیشتر به ترجمه دقیق شکسپیر می‌اندیشید یا به خلق متنی نو با امکانات زبان فارسی؟

**سجودی:** بر این باورم که ترجمه هرچقدر از نظر نحو و سطح و سبک و ساختار زبان، دایره‌واژگان، صناعات و آرایش‌های نوشتاری و ... به متن اصلی نزدیک‌تر باشد، ترجمه بهتر و رضایت‌بخش‌تری خواهد بود. در همه ترجمه‌های شکسپیر تلاشم این بوده که ضمن یکدستی زبان ترجمه، از متن اصلی تبعیت شود. به‌طور جدی همیشه دقت کرده‌ام که بدون دلیل منطقی، هیچ معنا و حتی‌المقدور کلمه‌ای حذف و یا اضافه نشود. هر توضیح و اشاره‌ای منتقل شده است به پاورقی و سعی شده متن ترجمه بسیار شبیه متن اصلی باشد. هرکجا تعلیق و ایهام و ... وجود دارد، در ترجمه نیز رعایت شده. هرکجا زبان ادبی به‌کار رفته، ترجمه نیز همان زبان را حفظ کرده است. هرکجا، بنا بر دلایلی، زبان متن — شعر بی‌قافیه — قافیه‌دار شده است، در ترجمه نیز سعی شده بدون افزودن کلمات نامربوط، ترجمه‌ای مقفاً (و گاهی موزون) ارائه شود.

به این ترتیب به الگو و مدلی از زبان می‌رسیم که سعی دارد، ضمن بهره‌گیری از گستره پربرتک و غنی قاموس زبان فارسی، زبان ترجمه، حتی‌المقدور در سطح و کیفیت، شبیه

زبانی باشد که شکسپیر استفاده کرده است؛ و مضافاً اینکه درست مانند متن اصلی، زبان نمایشنامه‌ای آن نیز حفظ شود و قابلیت اجرای صحنه‌ای داشته باشد.

**خزاعی فر:** یکی از ویژگی‌های زبانی ترجمه شما این است که عموماً فعل را بر مفعول و متمم فعل مقدم کرده‌اید. اجازه بدهید نمونه‌ای از ترجمه مکبث نقل کنم:

**دانکن:** این مردِ خون‌آلود کیست؟ می‌تواند کند گزارش،  
آن چنان که از حال نزارش پیداست، از شورش  
تازه‌ترین وضعیت را.

**Duncan:** What bloody man is that? He can report,  
As seemeth by his plight, of the revolt  
The newest state.

در اینجا ممکن است تصور شود تقدم فعل تقلید از نحو متن اصلی است، ولی برهم زدن ترتیب کلام در فارسی، اگر جانب اعتدال را رعایت کنیم، می‌تواند شگردی باشد برای غرابت‌زایی و زیبایی‌آفرینی در متن ادبی، ضمن اینکه تغییر ترتیب کلام البته امکان قافیه‌سازی و دسترسی به زبان شعر را هم بهتر فراهم می‌کند، مثل گزارش و شورش در اینجا. شما از این کار نظر به ایجاد شباهت ساختاری داشته‌اید؟

**سجودی:** تغییر ترتیب اجزای جمله در ترجمه به چند دلیل بوده است:

۱. اجتناب از ترجمه پاراگرافی و الزامی که ترجمه خطبه‌به‌خط ایجاد می‌کند. همان‌طور که گفتیم در همه ترجمه‌ها معادل هر خطِ متن اصلی یک خط در ترجمه فارسی نوشته شده.
۲. زیبایی زبان و فاصله گرفتن از زبان معیار روزمره.
۳. امکان قافیه‌سازی در مواقع لازم.
۴. رعایت ساختار زبان اصلی.

**خزاعی فر:** چنان‌که فرمودید، مکبث، مثل دیگر آثار شکسپیر، به شعر بی‌قافیه ولی موزون نوشته شده و دلیل تفاوت نثر شکسپیر با نثر معمولی موزون بودن آن است که با توالی منظم هجاهای باتکیه و بی‌تکیه حاصل می‌شود. با توجه به اینکه ترجمه اساساً کاری نسبی است و تابع محدودیت‌های زبانی و فرهنگی است امکان دستیابی به ترجمه «کامل» یا ترجمه صددرصد نظیر متن اصلی وجود ندارد و مترجم به‌ناچار باید اولویت‌بندی کند و همین مسئله اولویت‌بندی است که کار مترجمان مختلف را متفاوت می‌کند. مثلاً در ترجمه نثر بی‌قافیه ولی موزون شکسپیر نمی‌شود نثری نظیر در زبان فارسی خلق کرد. الگوهای ایجاد وزن در انگلیسی و فارسی یکسان نیست. در فارسی بلندی و کوتاهی هجاها مهم است ولی در انگلیسی تکیه‌دار بودن یا نبودن

هجاها. شما این مسئله ترجمه شعر بی قافیه ولی موزون انگلیسی را از جهت نظری و عملی چگونه حل کردید؟ تفاوت دو نظام عروضی انگلیسی و فارسی چه مشکلی برایتان ایجاد کرد؟ اجازه بدهید نخست نمونه‌ای از شعر بی قافیه و موزون مکتب و ترجمه شما را نقل کنم. در اینجا ملکم پس از مرگ مکتب سخن می‌گوید:

My thanes and kinsmen,  
Henceforth be earls, the first that ever Scotland  
In such an honor named. What's more to do,  
Which would be planted newly with the time,  
As calling home our exiled friends abroad  
That fled the snares of watchful tyranny,  
Producing forth the cruel ministers  
Of this dead butcher and his fiend-like queen  
(Who, as 'tis thought, by self and violent hands,  
Took off her life)—this, and what needful else  
That calls upon us, by the grace of grace,  
We will perform in measure, time, and place.  
So thanks to all at once and to each one,  
Whom we invite to see us crowned at Scone.

سپهسالاران و خویشان من،

از این پس «ارل» خوانده می‌شوید، نخستین کسان تاکنون در اسکاتلند  
که به چنین افتخاری ملقب می‌گردند. آنچه بیش از این باید کرد،  
که می‌باید در گذر زمان به شالوده‌ای نوین بنا گردد،  
فراخواندن دوستان تبعیدی ماست در بیرون وطن  
که از کمند خودکامه همیشه مراقب گریخته‌اند،  
و به محکمه عدالت کشاندن کارگزاران سفاک  
این خون‌ریز مرده و ملکه دیوصفت او  
(که گویا، به خود و دستان تبهارش،  
جان خویش ستانده) — اینها و دیگر امور ضروری  
که بر عهده ماست، به لطف و رحمت یزدان  
می‌دهیم انجام سنجیده، بجا؛ به نیکو مکان و به نیکو زمان،  
پس سپاس ما به یک‌باره نثار جملگی و هر کدامین از شما،  
که دعوت می‌کنیم آید در اسکون به وقت تاج‌گذاری ما.

در فرازی دیگر از مکتب که آن‌هم در اصل به شعر موزون بی قافیه است شما با توجه به مهارتی که در خلق شعر دارید سخن شکسپیر را به متنی موزون ترجمه کرده‌اید و البته

گاه نظر به قافیه هم داشته‌اید. در اینجا مکبث که از مرگ همسرش مطلع شده از تکراری بودن، بی حاصل بودن و بی معنی بودن زندگی سخن می‌گوید:

فردا و فردا و فردا  
 می‌خزد با گام‌هایی خُرد از روزی به روزی  
 تا که پایانی‌ترین حرف و هجا از روزگار ثبت گردیده،  
 همه دیروز و دیروزان ما چون مشعل دیوانگان  
 به راهی تیره از مرگی غبارآلود، خاموش، خاموش، ای شمع حقیر!  
 نباشد زندگی الا که پرهیپی روان، بازیگری بیچاره و نالان  
 که می‌پوید تبخترناک و غمزآلود چندگاهی در این میدان  
 و آنگه، بیش از آن هیچ است و دیگر هیچ. زندگی افسانه‌ای باشد  
 روایت گشته از نابخردی نادان، همه یکسر خروش و خشم و غوغا.

Tomorrow, and tomorrow, and tomorrow,  
 Creeps in this petty pace from day to day,  
 To the last syllable of recorded time;  
 And all our yesterdays have lighted fools  
 The way to dusty death. Out, out, brief candle!  
 Life's but a walking shadow, a poor player,  
 That struts and frets his hour upon the stage,  
 And then is heard no more. It is a tale  
 Told by an idiot, full of sound and fury,  
 Signifying nothing.

به نظر شما اینکه در جاهایی ترجمه زبان شعری آشکارتری پیدا می‌کند زبان ترجمه را از یکدستی خارج نمی‌کند؟ و نیز آیا قافیه‌سازی و وزن‌سازی عامدانه و آشکار تکلف نمی‌آورد و بر معنی تأثیر نمی‌گذارد و زبان ترجمه را دشواریاب نمی‌کند؟ در همین نمونه فوق، مثلاً، در متن اصلی stage با (player) «بازیگر» ارتباط معنایی دارد ولی در ترجمه، stage به ضرورت قافیه به «میدان» تبدیل شده و آن ارتباط معنایی از بین رفته است. البته شما شاعر هستید و طبعاً پاسخختان به این سؤال روشن است ولی به نظر من در ترجمه شکسپیر یا هر متن شعری دیگر، تلاش آشکار برای شعرسازی (که غیر از شعرگونه سازی است) بسیار محتمل است که هم با معنی تراحم پیدا کند و هم به تکلف بینجامد، ولی از طرف دیگر معتقدم مترجم می‌تواند و باید در چارچوب محدودیت‌هایی که متن اصلی برای حفظ معنی به‌ناچار بر او تحمیل می‌کند به زبان ترجمه‌اش حس شاعرانه بدهد و آن را از زبان معمولی متمایز کند.



**سجودی:** همان‌طور که فرمودید، باینکه قالب‌های شعری در شعر انگلیسی و فارسی شباهت دارند، اما نظام عروضی شعر انگلیسی با نظام عروضی شعر فارسی تفاوت دارد. در خصوص شعر آزاد یا شعر بدون قافیه موزون که در وزن پنج‌وتدی یا پنتامتر سروده می‌شود (شامل ده هجای بی‌تکیه و تکیه‌دار) و چه‌بسا مهم‌ترین و رایج‌ترین گونه شعری انگلیسی پس از قرن شانزدهم است، به‌گمان من اندیشه ترجمه موزون، حتی در اوزان عروضی متفاوت شعر سنتی فارسی، اندیشه بی‌سرانجامی‌ست. نخست اینکه بعید می‌دانم این نوع شعر در گوش ما فارسی‌زبان‌ها اساساً کیفیت شعری ایجاد کند. تلاش برای ترجمه شعرگونه شعر آزاد انگلیسی ترجمه را به بیراهه‌ای می‌برد که بدون تردید به‌دور از متن اصلی خواهد بود. اتفاقاً ترجمه‌هایی موزون از نمایشنامه‌های شکسپیر انجام گرفته است، و قطعاً با سعی و کوشش فراوان؛ کمی دقت در کار انجام‌شده نشان می‌دهد که به نیت ارائه ترجمه‌ای موزون، ترجمه‌ها تا چه اندازه از متن اصلی دور شده‌اند و به‌راستی صحت و سلامت ترجمه قربانی وزن‌سازی شده است.

اما در عوض، وقتی با شعر آزاد قافیه‌دار انگلیسی مواجه هستیم، (مثل بخش‌هایی در آثار شکسپیر، تی. اس. الیوت، جان کیتز، پرسی بیش شلی، رابرت براونینگ، بهشت گمشده جان میلتن و...) به نظر من، بسیار بجاست که بدون اصرار بر ترجمه موزون، فقط به سراغ ترجمه‌ای مقفا برویم. تکلف وزن‌سازی بدون تردید اجازه نمی‌دهد که واژگان معادلِ درستی انتخاب شوند و ترجمه‌ای نزدیک به متن اصلی (صرف‌نظر از وزن) خلق شود. اما همین‌که در ترجمه شعر آزاد قافیه‌دار، قافیه‌سازی انجام شود، خواننده و شنونده فارسی‌زبان، شعرگونه‌گی ترجمه را حس می‌کند و از آن لذت می‌برد.

من در ترجمه نمایشنامه‌های شکسپیر همین روش را دنبال کرده و می‌کنم. در ترجمه شعر آزاد موزون هیچ اصراری بر ترجمه موزون نمی‌کنم و همه تلاشم را به این اختصاص می‌دهم که در انتخاب واژه و مضمون شعر، حتی‌المقدور، پیرو متن اصلی باشم. اما برای شعر آزاد باقافیه، بدون اینکه اصراری بر وزن داشته باشم، با تأمل و حوصله، قطعاً، قافیه‌سازی می‌کنم. (هرچند ممکن است گاهی اوقات ترجمه موزونی هم دربیاید) در مکبث و مابقی آثار شکسپیر از این نوع فراوان داریم. نمونه‌هایی را از مکبث اضافه می‌کنم:

کدامین گاه می‌گردد میان ما ز نو دیدار؟  
به تُندر، آذرخش، یا بارش و [رگبار]؟  
ملول و خسته هفت شب، نُه بار در نُه بار،  
شود فرسوده و بی‌بینه، رنجور و نزار،  
نگردد کشتی‌اش هرچند غرق اندر آب،  
اما به چنگال بلا است و گرداب

شاهزاده کامپرلند! این است آن گذرگاه  
 که یا باید در آن سرنگون گردم و یا از فرازش بجهم به ناگاه،  
 که سر راهم قرار می‌گیرد. هان ستارگان، درخشش های خویش را سازید پنهان؛  
 تا نبیند هیچ تابشی آرزوهایم را، سیاه و به ژرفایی نهان.

در کلیه ترجمه‌ها تاکنون — و از این پس — هرکجا که شکسپیر، به گونه‌ای قانونمند و براساس دلایل مشخصی، از زبان مقفا استفاده کرده، من نیز بلااستثنا ترجمه مقفا انجام داده‌ام. در مکبث نمونه‌های زیادی داریم، همچنین است در شاه لیر و رومئو و ژولیت و باقی آثار شکسپیر. اما اینکه گفتید این قافیه‌سازی زبان ترجمه را از یکدستی خارج نمی‌کند، باید بگویم خیر. چراکه مطابق زبان اصلی است. اگر زبان شکسپیر در قافیه‌سازی‌ها از یکدستی خارج شده، زبان ترجمه هم ایضاً! اما در واقع باید گفت کاملاً مطابق متن درهرحال یکدست اصلی ترجمه شده است. همان‌طور که گفتم شکسپیر به گونه‌ای قانونمند قافیه‌سازی را وارد زبانش کرده است.

طبیعی‌ست شعرگونه ساختن ترجمه، به‌خصوص اگر بخواهیم کاملاً در چارچوب متن اصلی عمل کنیم، کار خیلی آسانی نیست. گاهی اوقات مجبور شده‌ام برای چند خط قافیه‌دار ساعت‌ها تأمل کنم تا به شکل و هیئت دل‌چسب و راضی‌کننده برسیم. و البته درست است که مواردی هم پیش می‌آید که نمی‌شود هم قافیه ایجاد کرد و هم معادلی کاملاً دقیق و درست را جانشین ساخت، اما در مجموع به این روش در ترجمه باور دارم. باید در جست‌وجو و یافتن کلمات مناسب و بجا، صبوری پیشه کرد و خسته نشد. مشقتی شیرین است و یک‌جور جدال و تنازع دل‌نشین با کلمه و عبارت و جمله. نتیجه مطلوب که حاصل می‌شود، همه صبوری‌ها و مشقت‌ها هم به پایانی خوش ختم می‌گردد.

در این چندخطی که زحمت کشیدید و نمونه آوردید، البته تعمدی در قافیه‌سازی وجود نداشته، چراکه متن اصلی هم مقفا نبوده. اما ترجمه، به‌تبع متن اصلی، ترجمه‌ای کم‌وبیش ادبی بوده است.

**خرزاعی فر:** به نظر من آنچه در ترجمه شکسپیر اهمیت زیادی دارد استراتژی مترجم در ترجمه تعابیر استعاری شکسپیر است. در همین مثال فوق، شکسپیر مفهوم «تا پایان» را با تعبیر «تا که پایانی‌ترین حرف و هجا از روزگارِ ثبت گردیده» بیان کرده است. همچنین توجه کنید به چند مثال دیگر:

تا گوشتم از استخوانم جدا شود خواهم جنگید...  
 آنها که کلامی از ترس می‌گویند به دار بیاویزید...

تشویش نگاشته‌شده بر مغز را بزدایی...

فرمان اعلیحضرت/ متاع است بر من، و وظایفم بر آن/ که با پایدارترین پیوند برقرار است/ تا ابد گره خواهد خورد.

پس چرا به این دفاع زنانه متوسل شوم که بگویم من به کسی آزار نرسانده‌ام؟

در همهٔ موارد فوق تعابیری وجود دارد که امکان بیان آنها به تعابیری دیگر وجود دارد، چه تعابیر آشنا و موجود و چه تعابیری که مترجم خود خلق کند، ولی شما گویا همه جا عین تعابیر نویسنده را ترجیح داده‌اید. درست است؟

**سجودی:** همین‌طور است که می‌فرمایید. من در همهٔ ترجمه‌ها و به‌ویژه آثار گران‌سنگ و جاودانهٔ شکسپیر عموماً سعی می‌کنم برای تعابیر شکسپیر معادلی مشابه خودش در فارسی پیدا کنم و هر توضیح اضافی، ظن و تعبیر متفاوت و ... را به پاورقی منتقل کنم.

**خزاعی‌فر:** اجازه بدهید این گفت‌وگو را با نقل یک مورد از ترجمهٔ شما از مکبث به انتخاب خودتان به پایان ببریم:

**سجودی:** مورد انتخابی من فرازی از گفتار هکاته در پردهٔ چهارم، صحنهٔ یکم است. در اینجا خواهران جادو در حال آماده کردن آشی پلیدند و در انتظار مکبث. این فراز در متن اصلی به‌شکل مقفا آمده، در ترجمه نیز عیناً روش متن اصلی رعایت شده است:

**همگی** دوچندان، هان دوچندان باد اندوه و بلا و رنج سوزان؛  
فروزان باد آتش، و این دیگ بسی جوشان.

**جادوی دوم** کمی از فیلهٔ آن مارِ مردابی<sup>۱</sup>

بجوشانیم در دیگ و پزیمش، هم‌رهش تابی  
و چشمانِ سمندر، پنجهٔ آن غوک،

پَرِ خفاش همراه زبانِ آن سگ مفلوک،

زبانِ افعی و نیشِ خفیفِ کَلْمَره،

و پای مارمولک، کمی از بال جغد و شب‌پره،

در این معجون جادویی که شوراند بسی آزار

بجوش و غل بزن چون آشِ دوزخ، هان لجنزار.

**همگی** دوچندان، هان دوچندان باد اندوه و بلا و رنج سوزان؛

فروزان باد آتش، و این دیگ بسی جوشان.

<sup>۱</sup> Fenny snake، از نوع ماری که در «fens» - منطقه‌ای باتلاقی در شرق انگلیس - زندگی می‌کند.

**جادوی سوم** زبانِ اژدها، دندانِ گرگِ وحشیِ بدخو،  
کمی از مومیایِ اشکم و هم حنجرِ جادو  
گلو و معدۀ یک کوسه طمّاع آبِ شور،  
و بیخ و ریشه آن شوکران، مانده بدونِ نور،  
جگر خواهیم از آن کافر جهود و دینِ ندار،  
و صفرای بز و هم خرده سرخدار<sup>۱</sup>  
که گردیده جدا در آن خسوفِ ماهِ بدیمن و بسی غم‌بار،  
و این هم بینیِ ترک و لبِ تاتار،  
و انگشتِ یکی نوزاد، کو گشته خفه آنجا<sup>۲</sup>،  
که زادش نشمه‌ای در خندقی بدجا،  
همه از بهر این آس چنان چرب و چنان سنگین  
که اکنون بایدش افزود از ببری دل‌وروده  
که کامل گردد این دیگِ چه پالوده.  
**همگی** دوچندان، هان دوچندان باد اندوه و بلا و رنجِ سوزان؛  
فروزان باد آتش، و این دیگ بسی جوشان.  
**جادوی دوم** سپس سردش کنیم این دیگ با خونابه عنتر  
که پر مایه شود این سحر و این افسون، بسی برتر.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> درخت سرخدار عموماً در گورستان‌ها کاشته می‌شده، و مظهر اندوه و غم و مصیبت بوده، و این باور وجود داشته که درختی سمی است.

<sup>۲</sup> همه این‌ها (جهود، ترک، تاتار و نوزاد حرام‌زاده) غسل تعمید داده نشده هستند و ناپاک و البته مناسب برای معجون مسموم جادوان.

<sup>۳</sup> محتویات دیگ از کثیف‌ترین قسمت‌های پلیدترین موجودات فراهم شده. خود مکبث هم به تدریج به موجودی پلید و هیولوار تبدیل می‌شود.

## فهرست ترجمه‌ها

۱. دفترچه خاطرات، شور عشق (نیکلاس اسپارکس)
۲. عشق آهسته می‌آید (ژانت اوک)
۳. بلندی‌های بادگیر (امیلی برونته)
۴. کتاب‌خوان (برنهارد شلینک)
۵. خنده در تاریکی (ولا دیمیر ناباکوف)
۶. زنبق دشت (اونوره دو بالزاک)
۷. لطفاً مراقب مامان باشید (کیونگ - سوگ شین)
۸. گتسی بزرگ (اف اسکات فیتزجرالد)
۹. دور شده (چین ارکهارت)
۱۰. بال‌های کبوتر (هنری جیمز - در دست انتشار)
۱۱. مکبث (ویلیام شکسپیر)
۱۲. شاه لیر (ویلیام شکسپیر)
۱۳. رومئو و ژولیت (ویلیام شکسپیر - در دست انتشار)
۱۴. چهل و چهار (۴۴) عنوان کتاب‌های دوزبانه مجموعه کمک‌پریان
۱۵. ویراستاری مجموعه‌ای بالغ بر ۱۶۰ عنوان کتاب (در زمینه‌های ادبیات داستانی و نمایشی، تاریخی و ... - از جمله مجموعه نمایشنامه‌های مدرن هنریک ایبسن، زیر نظر بنیاد ایبسن و دانشگاه اسلو با ترجمه میرمجید عمرانی، مترجم رسمی بنیاد ایبسن، که به‌گمانم صحیح‌ترین و قابل‌اعتمادترین ترجمه‌های آثار ایبسن هستند.)